

ما شاهد دگرگونی اساسی جامعه و تمدن بشری هستیم



نویسنده فرانسوی خانم ویویان فورستر در عرصه‌های مختلف نویسندگی (رمان، مقاله، نقد ادبی و زندگینامه) فعال است، تاکنون بیش از دوازده کتاب منتشر ساخته و *زندگینامه ون‌گوگ* به قلم او در سال ۱۹۸۳ برنده جایزه فمینا (Femina) شده است. تازه‌ترین کتاب او که *هراس اقتصادی* نام دارد (۱۹۹۶) برنده جایزه مدیسی (Médicis) برای بهترین رساله شده است. این کتاب که به بررسی سلطه همه‌جانبه اقتصاد بر دنیای مدرن می‌پردازد، در ردیف پرفروشترین آثار در فرانسه قرار گرفته است. ویویان فورستر در *هراس اقتصادی* ضمن تحلیلی پرشور و مستند سیمای دنیایی را ترسیم می‌کند که در آن کار درحال ناپدید شدن است و توده‌های زحمتکش از وسایل و امکان حیات محروم می‌شوند. نویسنده بویژه نشان می‌دهد که چگونه مشتی اقلیت ناچیز از این وضعیت بهره‌مند می‌شوند. کتاب *هراس اقتصادی* هم‌اکنون به بیش از بیست زبان ترجمه شده و در دست انتشار است. ویویان فورستر در این گفتگو به پرسشهای ادگار رِشمن پاسخ می‌دهد.

بله، همین‌طور است. به نظرم ما شاهد تغییر بنیادی و دگرگونی اساسی جامعه و تمدن هستیم و آن را بسیار بد تجربه می‌کنیم. چگونه می‌توانیم با جامعه‌ای وداع کنیم که بر پایه تداوم کار و اشتغال قرار داشت، کاری که ضامن امنیت و زندگی مناسب بود؟ امنیت شغلی درحال ناپدید شدن است. من در کتابم بیشتر نشان می‌دهم که از این وضعیت چگونه بهره‌کشی شده است. برای اولین بار در جریان تاریخ، اکثریت عظیم انسانها دیگر برای اقلیت ناچیزی که اقتصاد جهانی را اداره می‌کنند، ضروری نیستند. اقتصاد هر روز در سوداگری محض، سرمایه‌گذاری بیشتری می‌کند. توده‌های زحمتکش و هزینه‌های لازم برای زندگی آنان، زاید به حساب می‌آیند. وضعیتی شکل می‌گیرد که بدتر از استثمار شدن است: توده‌ها دیگر استثمارشدنی نخواهند بود.

البته کسی بر این واقعیات سرپوش نمی‌گذارد، اما از سخن گفتن روشن درباره آن نیز طفره می‌روند. در جامعه‌های دموکراتیک، در هر حال به مردم گفته نمی‌شود که زیادی هستند. در نظامهای خودکامه و تمام‌خواه ممکن است خطری بزرگتر از بی‌کاری یا فقر وجود داشته باشد. وقتی کار فردی محو شده باشد، چرا چنین نظامهایی دست به کار نابودی کامل این

شما رمان‌نویس هستید و علاقه خاصی به ادبیات انگلیسی، بویژه رمان‌نویسان و روشنفکران انگلیسی گروه بلومزبری - مثلاً ویرجینیا وولف و تاماس برنارد - دارید. چه طور شد که کتابی درباره اقتصاد نوشته‌اید؟ من هیچ وقت فعالیت‌های آفرینش‌گرانه را از هم جدا نکرده‌ام. به نظر من هر تفکری سیاسی است، حتی وقتی چنین ادعایی ندارد. به عقیده من امروزه هر یک از ما - هر شغلی هم که داشته باشیم - باید به فکر وضعیت کنونی دنیا باشیم که به تمامی زیرسلطه اقتصاد است. آیا این وضعیت پیوند تنگاتنگی با سیاست به والاترین معنای کلمه ندارد؟ اگر شکسپیر هم این روزها دوباره پیدایش می‌شد، به گمانم بیش از هر چیز به بازیها و درگیریهایی فاجعه‌بار نیروهای اقتصادی توجه می‌کرد که زندگی و سرنوشت شهروندان - یا به عبارت دقیق‌تر، ساکنان - تمام کشورها را به نحوی نهفته و جابراجه تعیین و دگرگون می‌کنند.

شما امروزه به این سخن خوش‌بینانه می‌تازید که بحران کنونی را - همراه با بیکاری مداومی که پیامد ناگزیر آن است - گذرا می‌پندارد. آیا این بحران را نوعی دگرگونی اساسی می‌دانید؟

نیروهای بی‌فایده شده نگردند؟

برای پیشگیری از این نتیجه هولناک چه باید کرد؟ در کشورهایی که نظام دموکراتیک دارند، وظیفهٔ عاجل همه است که گوش به زنگ باشند. اغلب گفته و پذیرفته می‌شود که می‌توان دورانی صنعتی را وصله‌پینه کرد که در آن مزد منظم ضامن تهیه وسایل معاش بوده است. اما آن روزها گذشته است. مزد ناپدید می‌شود و میزان حقوق ایام بیکاری و کمک هزینه‌های موقتی که جایگزین مزد هستند، هر چه بیشتر آب می‌رود، و این امر هیچ دست کمی از جنایت ندارد. گردانندگان ماشین اقتصادی از این وضعیت بهره می‌برند. درحالی که امروزه اشتغال کامل دیگر وجود ندارد، ما همچنان براساس معیارهای کار رایج در جریان قرن نوزدهم یا بیست - سی سال پیش زندگی می‌کنیم که چنین اشتغالی هنوز موجود بود. این امر از جمله باعث می‌شود که بسیاری از بیکاران از وضعیت خودشان احساس شرمندگی کنند. این شرمساری همیشه نامعقول بوده اما امروزه نامعقول‌تر شده است و در کنار ترس و وحشت کسانی قرار می‌گیرد که هنوز از امتیاز داشتن کار مزدآور بهره‌مندند و نگران از دست دادن آن هستند. به نظر من این شرم و ترس را باید در بازار سهام عرضه و نرخ‌گذاری کرد، زیرا از عوامل مهم سود هستند. پیش از این دربارهٔ ازخودبیگانگی زادهٔ کار سخن می‌گفتم و آن را سرزنش می‌کردیم. امروزه کاهش هزینهٔ کار، سود مؤسسات بزرگی را افزایش می‌دهد که شیوهٔ ادارهٔ مطلوب آنها اخراج است؛ هنگامی که این مؤسسات کارگران را اخراج می‌کنند، بهای سهامشان به سرعت در بازار سهام بالا می‌رود.

اما انباشت ثروت‌های بانکی و مالی، بیکاری همگانی و مداوم که از آن سخن می‌گویید ممکن نیست به تمدن فراغت بینجامد؛ تمدن فراغتی که آرمان سپری شدهٔ مارکسیستی خواهانش بود و براساس آن به هرکس به اندازهٔ نیازهایش و نه فقط به اندازهٔ کاری که تأمین‌کنندهٔ وسایل معاشش باشد، داده می‌شد.

ما در طول چند دهه با همین آرمانی که شما از آن سخن می‌گویید زندگی کرده‌ایم. امروزه شاهد جهانی شدن راستین اقتصاد و نیز فقر هستیم. ما با این جهانی شدن و تکنیک‌های پیشرفته و پیچیده‌ای زندگی می‌کنیم که پیش از این حتی تصورشان را هم نمی‌کردیم (من می‌دانم که در بسیاری از زبانهای دیگر به جای جهانی شدن می‌گویند جهان‌گیری، و بدین ترتیب جنبهٔ جهان‌وطنی و خوشایند این واژه از بین می‌رود). این تکنیک‌های پیشرفته باید به حال همگان مفید باشند، اما برای ما شوم هستند. مسئلهٔ اساسی یافتن یک شیوهٔ متفاوت زندگی است که اجباراً آرمانی نخواهد بود. من فکر نمی‌کنم که سیارهٔ ما بهشت بشود. دوست دارم جامعه‌هایی را دربر

گیرد که شایستهٔ زیستن باشند و در آنها هر کسی حیثیت خود را بازیابد و احترام به ممنوع قاعدهٔ زندگی باشد.

شما در کتابتان از «بازارهای مجازی» سخن می‌گویید. منظورتان از این اصطلاح چیست؟

من به شکل رایجی از معاملهٔ تجاری اشاره می‌کنم که در آن بر سر چیزی که موجود نیست معامله می‌شود. در این معاملات موجودی‌های واقعی یا حتی نمادهای آنها مبادله نمی‌شوند، بلکه به عنوان مثال مخاطرات قراردادهای خرید و فروش می‌شوند که هنوز امضا نشده یا موضوع مذاکره‌اند؛ معاملاتی که در آنها قرضه‌هایی فروخته می‌شوند که خود نیز بارها و بارها بازفروخته و بازخرید می‌شوند و (اغلب با توافق دو طرف) قراردادهایی بر سر ارزشهایی بسته می‌شوند که مجازی هستند اما تضمین شده‌اند: این قراردادها به قراردادهای دیگری می‌انجامد که به مذاکره بر سر قراردادهای اولی مربوط می‌شوند! این بازار خطرناک و قرضه‌ها، تحقق چنین دیوانه‌بازی‌هایی را در نهایت امنیت کاذب ممکن می‌سازد. در این بازار بر سر سوداگری، سوداگری می‌شود. این بازاری موهوم است که برپایهٔ اشیاء بنا شده است. پس از به پایان رساندن فصلی از کتابم که دربارهٔ همین اقتصاد مجازی است، به هنگام بازخوانی آن با خودم می‌گفتم که مبادا این چیزها واقعیت نداشته باشد و من هذیان گفته باشم. همان شب یکی از شبکه‌های تلویزیون فرانسه صدراعظم سابق آلمان، هلموت اسمیت را نشان داد که می‌گفت مبادلاتی که در این بازارهای فوق واقعی صورت می‌گیرد صد برابر مبادلات سایر بازارهاست. این موضوع بسیار وخیم است، زیرا ما را به سوی اقتصاد خودفرمانی می‌کشاند که نمی‌تواند مشاغل واقعی ایجاد کند. چنین معامله‌ای نیازی به سرمایه‌گذاری ندارد و در آن مثل قمارخانه‌ها یا مسابقات اسب‌دوانی بر سر بازاری مجازی شرط‌بندی می‌شود که هیچ ربطی به بازار کار ندارد. در نتیجه برای این نوع معامله یک شخص به تنهایی، با یک فکس و یک کامپیوتر کافی است.

اما شما در کتابتان بر آفرینش ثروتها و نیروهای تأکید می‌کنید که سرچشمهٔ این آفرینش هستند.

امروزه معمولاً از «آفرینش ثروت» سخن گفته می‌شود. در گذشته به سادگی تمام از «منافع» سخن می‌راندند. امروزه از این ثروتها چنان سخن گفته می‌شود که گویی بی‌درنگ به ثروت‌های جمعی بدل می‌شوند و خود به خود اشتغال‌زا هستند؛ اما در واقع مؤسسات بسیار سودآوری را می‌شناسیم که به زور به اخراج گستردهٔ کارکنانشان دست می‌زنند. در فرانسه نیز از «نیروهای زندهٔ ملت» سخن گفته می‌شود؛ اما در این اصطلاح اکثریت عظیم اهالی کشور موردنظر نیستند، بلکه مدیران مؤسساتی موردنظرند که به آسانی تمام جابه‌جا می‌شوند.

بازارهای مجازی ما را به سوی اقتصاد خودفرمانی می‌کشاند که نمی‌تواند مشاغل واقعی ایجاد کند.

سیاستمداران اشتغال را در رأس تبلیغات و برنامه‌های خود قرار می‌دهند، اما هر بار که مجتمع صنعتی مهمی کارگران را اخراج می‌کند، بازار سهام به وجد می‌آید و هر بار که بیکاری - حتی به صورتی نامحسوس - کاهش می‌یابد، نگرانی در بازار سهام موج می‌زند. من می‌خواهم توجه مردم را به این تناقض جلب کنم. بهای سهام شرکتها در بازار بورس تا حد زیادی تابع هزینه اشتغال است، و سود در تحلیل نهایی با کاهش کسانی که شغلی دارند، به دست می‌آید.

این سلطه همه جانبه اقتصادی چه تأثیری بر فرهنگ، آموزش، تربیت و زندگی جوانان دارد؟ وضعیت کنونی پرستشی حیاتی را برای آینده ساکنان سیاره ما و بویژه برای جوانان و آینده آنان مطرح می‌کند. امروزه «مفید» بودن دیگر مهم نیست، بلکه «سودمند» بودن اهمیت دارد. این بسیار وخیم است و پرستشی بسیار جدی را طرح می‌کند: آیا مردم باید سودمند باشند تا از حق زیستن «برخوردار» شوند؟ عقل سلیم پاسخ می‌دهد که باید برای جامعه مفید بود.

آیا مردم باید سودمند باشند تا از حق زیستن «برخوردار» شوند؟

ولی چون همه چیز را در فعالیت سودآور خلاصه می‌کنند، نمی‌گذارند مردم مفید باشند و نیروهای جوان را هدر می‌دهند. در بیشتر کشورها، اولویتها دیگر خوب و شایسته نیستند. نیاز به آموزش‌گران یا کارکنان بخش درمان و پزشکی هر چه بیشتر حاد می‌شود، اما شاهد تهاجم فزاینده حکومتها به این مشاغل هستیم. در همین بخشهاست که با حذف شغلها و کاهش هزینه‌ها رو به رو هستیم. با این همه چنین حرفه‌هایی برای رفاه و آینده نوع بشر ضروری‌اند. این درهم آمیزی «سودمندی» و «مفید بودن» برای آینده سیاره ما فاجعه‌بار است.

جوانان در جامعه‌ای به سر می‌برند که کار درآمدزا زندگی مزدبگیری را به عنوان یگانه الگوی زندگی مجاز، شریف و قانونی به آنان معرفی می‌کند، اما بیشتر آنان پیشاپیش از دسترسی به آن محروم شده‌اند. به چشم خود می‌بینیم که این محرومیت در حومه‌های «پرمشکل» بسیار مسأله‌ساز است و ابعاد غول‌آسایی پیدا می‌کند. به علاوه اکثر اوقات با جوانانی رو به رو می‌شوم که گواهی‌نامه‌های تحصیلیشان را زیر بغل زده‌اند و در به در دنبال کار می‌گردند، اما کاری پیدا نمی‌کنند. چه اسراف‌کاری نابخشودنی‌ای! در زندگی چند نسل، درس خواندن برای جوانان در حکم آشنایی با زندگی اجتماعی و آمادگی برای آن بود. من جوانان امروز را ستایش می‌کنم، زیرا با وجودی که به خوبی می‌دانند که با خطر طرد از جامعه رو به رو هستند، به درس خواندن ادامه می‌دهند!

حدود بیست سال پیش در جریان یک گردهمایی ادبی در اتریش، هنگامی که یکی از سخنرانان از

حضار (که از کشورهای گوناگون آمده بودند) پرسید که آیا شاعری فرانسوی به نام مالارمه می‌شناسند، صدای خنده تمام فضای تالار را پر کرد. سخنران بعدی که از خنده‌های ما ناراحت شده بود، چند اسم خاص را بر زبان آورد. ما هیچ کدامشان را نشنیده بودیم. آنها نامهای تجاری انواع گوناگون تفنگ و مسلسل بودند. آن سخنران اهل یکی از کشورهای جنوب بود که غرقه در جنگ داخلی بود و نود درصد از ساکنانش نام آن سلاحها را می‌شناختند، اما هیچ کدامشان نام مالارمه را نشنیده بودند. من به گوش خودم شنیدم که یکی در پاسخ گفت که اگر استفاده‌کنندگان از این سلاحها، دهقانان افریقایی، معدنچیان امریکای لاتین و بیشتر کارگران غیر ماهر اروپایی هیچ چیزی از مالارمه نمی‌دانند، به هیچ وجه تقصیر خودشان نیست: این نام آشنایی به میل خودشان نبوده است و در واقع به چنین شناختی دسترسی نداشته‌اند. سهم عده‌ای مسلسل است و نصیب عده‌ای دیگر، فراغت خواندن آثار مالارمه. این نیز جنایتی دیگر است! آثار بزرگانی مانند مالارمه، سنگور، عمرخیم، کافکا، پروست یا ویرجینیا وولف نباید امتیاز ویژه نخبگان باشد. این آثار دیوارهایی را که ما را محبوس ساخته‌اند در هم می‌شکنند. پی بردن به نشانه‌ها و سخنان این آفرینشگران ما را آزادتر، بیناتر و شنواتر می‌سازد. آثار آنان افقهای محدود ما را گسترش می‌دهد، فکرمان را دقیق و ذهنمان را باز می‌سازد و فقط در پرتو همین صفات است که اندیشه انتقادی، روشن‌بینی و عمل مؤثر امکانپذیر می‌شود. دست آخر در آن گردهمایی کسی به پاخاست و فریاد کشید «مالارمه نوعی مسلسل است!».

تحلیل شما بیشتر به وضعیت کشورهای صنعتی می‌پردازد. درباره کشورهای رو به توسعه چه نظری دارید؟

این پرسش باید مایه شرمساری غرب شود! غرب در کشورهایهایی که آنها را مستعمره خودساخته به طمع‌ورزی و غارتگری دست زده است و امروزه مرزهایش را به روی مهاجرانی از همان کشورها می‌بندد که برای ادامه زندگی جویای کارهای پست و ناچیز هستند؛ بهانه حاکمان غرب هم آن است که حضور این مهاجران بیکاری را افزایش می‌دهد. حتی اگر فرض کنیم که در این سخنان ذره‌ای حقیقت وجود دارد - که در واقع به هیچ وجه این طور نیست - چنین مهاجرتی هرگز ممکن نیست به همان اندازه‌ای غارتگر باشد که قدرتهای استعمارگر سابق یا کنونی در قاره‌هایی بوده‌اند و هستند که قحطی، بیماریهای همه‌گیر و جنگ داخلی در آنها بیداد می‌کند. به همین سبب کسانی که در بعضی از کشورهای شمال می‌کوشند تا افکار عمومی را متقاعد کنند که موج مهاجرت سرچشمه بیکاری است، در چشم مردم خاک می‌پاشند. در کشورهای شمال، جابه‌جایی برخی صنایع و فرار سرمایه‌هاست که هر ساله بیکاری فزاینده‌ای را ایجاد و حفظ می‌کند.

تا همین بیست - سی سال پیش هنوز امید می‌رفت که رفاه نسبی شمال جهان گستر خواهد شد. امروزه شاهد جهانی شدن فقر هستیم. مؤسسات کشورهای شمال که در کشورهای موسوم به «رو به توسعه»

جوانان، پیشاپیش از دسترسی به کار درآمدها محروم شده‌اند.

مستقر شده‌اند نه فقط برای مردم این کشورها شغلی ایجاد نکرده‌اند، بلکه در بیشتر موارد آنان را مانند دوره قرون وسطی، بی‌هیچ پوشش و حمایت اجتماعی به کار و می‌دارند. علت این امر آن است که نیروی کار ارزان در این کشورها - نیروی کار کم‌پرداخته زنان، کودکان و نیز زندانیان - کم‌هزینه‌تر از مخارج ماشینی کردن فرایند تولید در کشورهای مبدأ است. این نوع دیگری از استعمار است که به همان اندازه استعمار کهن پلید و زیانبار است.

به رغم بدبینی، در افق آینده هیچ راه‌حلی می‌بینید که با راه‌حلهایی که به انحصارطلبی و تمام‌خواهی (توتالیتراریسم) انجامیده‌اند، متفاوت باشد؟ من بدبین نیستم، اصلاً و ابداً. بدبین کسی است که معتقد است برای وضعیت کنونی هیچ راه‌حل و گزینه‌ای موجود نیست و ما نیز هیچ حق انتخابی نداریم. من در کتابم کوشیدم گزارشی از وضع موجود ارائه دهم. اوضاع به راستی وخیم و خطرناک است. در حال من مانند بسیاری از مردمان دیگر، شهروند زنده کشوری هستم که نظام دموکراتیک آن تفکر و پایداری آزادانه را در برابر فشار فزاینده عامل اقتصادی بر سرنوشت ما ممکن می‌سازد. عده‌ای با اشاره بی‌پایان به نظام دیکتاتوری‌ای که تا چندی پیش بر بخشی از اروپا و دنیا حاکم بوده است، می‌خواهند این اندیشه را القا کنند که شکست هولناک اتحاد شوروی، توجیه‌گر هراسهای اقتصادی‌ای است که ما با آنها روبه‌رو هستیم. این نوعی تهدید و باج‌خواهی است.

من خواستار گسترش پایداری‌ها و ضد قدرتها، اندیشه جایگزین، ستیز افکار و منافع هستم. البته ستیزه‌های بدون خشونت که ما را بیدار سازند و از تحجر و اسارت اندیشه‌ای ایستا به در آورند. هم‌اکنون در کشورهایی که کتاب من در دست ترجمه است - بویژه در ایالات متحد، برزیل، مکزیک، لیتوانی، لهستان و کشورهای دیگری مانند کره جنوبی - حتی پیش از انتشار نیز شور و هیجان خاصی را برانگیخته است. مقاله‌های گوناگونی در مورد آن منتشر می‌شود، مردم از من سؤال می‌کنند و آنها که زبان فرانسه بلدند نسخه‌هایی از کتاب را می‌خواهند. من نه مخالف جهانی شدن مبادلات هستم و نه مخالف پیدایش تکنولوژیهای جدید، چنین برخوردی نامعقول است. اما حالا که اکثریت عظیم مردم از مواهب این پیشرفتهای شگرف محروم مانده‌اند، من مخالف آن هستم که اقلیت ناچیزی از مراکز اقتصادی، که غالباً هم خصوصی هستند، تمام این مواهب را به خود اختصاص دهند. من مخالف جهانی شدن طرد و فقر هستم و از جهانی شدن رفاه و آسایش همگان هواداری می‌کنم. ■

نویسندگان

- فرانسوا برنار اوئیگ (F. B. Huyghe). نویسنده فرانسوی. در پاریس به تدریس جامعه‌شناسی رسانه‌ها مشغول است. کتاب *کارشناسان جدیدترین اثر منتشر شده اوست: Les Experts* (Plon, Paris, 1996).
- ژرالد مسادیه (G. Messadié). تاریخدان، معالمنویس. و رمان‌نویس فرانسوی که آثار متعددی درباره تاریخ ادیان تألیف کرده است. از جمله آثار او عبارت‌اند از: *تاریخ شیطان* (۱۹۹۶)، *اکتشافات بزرگ علمی* (۱۹۹۲)، *اكتشافات بزرگ امروزی* (۱۹۹۵).
- رابرت دارنتن (R. Darnton). تاریخدان امریکایی، استاد تاریخ اروپا در دانشگاه برینستون، نیوجرسی. چندین اثر درباره تاریخ و فرهنگ اروپا تألیف کرده است. کتاب زیر تازه‌ترین اثر اوست: *The Forbidden Best-Sellers of France* (HarperCollins, Pre-Revolutionary 1995).
- یوسف تاتاسیسه (Y. T. Cissé). قوم‌شناس اهل مالی. از پژوهشگران مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه (CNRS) است. کتاب زیر اثر اوست: *Soundyata la gloire du Mali* (Karthala, Paris, 1991).
- صلاح گمریش (S. Guemrliche). روزنامه‌نگار و نویسنده الجزیری، کارشناس مسائل ارتباطات در جوامع آفریقای شمالی.
- فرانسوا بکت (F. Bequette). روزنامه‌نگار فرانسوی - امریکایی. متخصص مسائل محیط‌زیست.
- محمود زبای (M. Zibavi). نقاش و نویسنده لبنانی. دو تک‌نگاری درباره هنر مسیحیت شرقی به نامهای زیر منتشر کرده است: *L'icone, sens et histoire* (Paris, 1993); *Orients chrétiens, entre Byzance et l'Islam* (Paris, 1993).
- سمیر غریب (S. Gharib). اهل مصر. روزنامه‌نگار و منتقد هنری.
- ادگار رایشمان (E. Reichmann). رمان‌نویس و منتقد ادبی. تازه‌ترین رمان او با عنوان زیر منتشر شده است: *Nous n'irons plus a Sils Maria* (Denoël, Paris, 1995).

حق اشتراک جدید ماهنامه پیام یونسکو

مبلغ اشتراک به حساب جاری	ریال	اشتراک سالانه
۲۹۲۳۶	۳۶۰۰۰	عادی
تهران (کد ۸۷)، واریز و اصل فیش به همراه آدرس دقیق پستی به مرکز انتشارات ارسال شود.	۳۰۰۰۰	ویژه دانشگاهیان و فرهنگیان (با ارائه فتوکپی کارت شناسایی)
	۵۶۰۰۰	کشورهای همجوار
	۶۰۰۰۰	کشورهای اروپایی و هند
	۶۵۰۰۰	کشورهای قاره آمریکا و خاور دور

مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران: تهران، خیابان انقلاب، چهارراه فلسطین، شماره ۱۱۸۸، طبقه پنجم، صندوق پستی ۱۱۳۶۵/۴۴۹۸، تلفن و دورنگار دفتر انتشارات: ۶۴۱۲۱۸۲، تلفن بخش اشتراک: ۶۴۶۲۲۲۳، ۶۴۶۲۲۰۹، داخلی ۲۶۷.